

An Explanation on the Methods and Effectiveness of Giving Moral Lessons in Line with Religious Training from the Viewpoint of the Quran and Hadiths

Karim Alimohammadi* 

Assistant Professor of Quran and Hadith Sciences, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran

Abdolmajid Alimohammadi 

Lecturer, Al-Mustafa International University, Tabriz, Iran

Abstract

The intention to give moral lessons and to avoid outlining, and mentioning actual instances instead, in order to explain the divine realities are among the current methods of the Quran. The Holy Quran, as the book of guidance for man and for delivering him from the moral decadence, introduces religious training, in line with religious insight, as the factor for delivering man from the darkness of ignorance. The Quran introduces not only the accounts of the former generations, but also all that happens around man as a means of taking moral lessons since the world is the manifestation of the magnificence of Allah. It serves to make those who own the inner sight distinguish between the eternal bliss and the everlasting woe and choose the path of truth and that of the devoted friends of Allah. The present article is a research which asserts the usefulness of giving moral lessons and its basic role in gaining religious insight and regarding it out the realm of theoretical level and introducing it as a practical method for the religious missionaries. The research, then, explains the Quran's method of giving moral lessons in order to assert the practicability of the method in attaining an effective propagation.


Keywords: The Holy Quran, moral lessons, training, giving moral lessons.

* Corresponding Author: tqmajid@yahoo.com


How to Cite: Alimohammadi, K., Alimohammadi, A. M. (2020). An Explanation on the Methods and Effectiveness of Giving Moral Lessons in Line with Religious Training from the Viewpoint of the Quran and Hadiths. *Seraje Monir*, 11(39), 99-125. Doi: 10.22054/ajsm.2021.45706.1558

تحلیل شیوه‌ها و کارکردهای عبرت‌دهی در تربیت اسلامی از منظر قرآن و حدیث

استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان،
تبریز، ایران

کریم علی محمدی * 

مدرس، جامعه المصطفی العالمیه، تبریز، ایران

عبدالمجید علی محمدی 

چکیده

اهتمام به عبرت‌دهی، پرهیز از کلی‌گویی و ذکر مصادیق عینی برای تبیین حقایق الهی از شیوه‌های رایج قرآن کریم است. قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت و رهنماید بشر از انحطاط اخلاقی، تربیت دینی را عامل رهایی بشر از تاریکی‌های جهل، معرفی می‌کند و نه تنها سرگذشت پیشینیان، بلکه هر آنچه پیرامون انسان قرار دارد را مایه عبرت معرفی می‌کند تا صاحبان بصیرت از این طریق، سعادت ابدی را از شقاوت ابدی، تمیز داده و راه حق و اولیاءالله را انتخاب کنند. نوشتار پیش‌رو، پژوهشی است که کارآمدی عبرت‌دهی و نقش اساسی آن را در رسیدن به تربیت اسلامی، اثبات کرده و این شیوه را از مرتبه نظری خارج دانسته و به عنوان راهکار عملیاتی معرفی می‌کند. در این مقاله، آسیب‌های معرفی نمادهای منفی جهت عبرت و راهکارهای قرآن برای برون‌رفت از این آسیب‌ها، مورد پژوهش قرار گرفته، سپس شیوه عبرت‌دهی قرآن کریم، تبیین می‌شود تا همواری این شیوه در نیل به تربیت اثرگذار، مورد کنکاش قرار گیرد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، عبرت، تربیت، عبرت‌دهی.

مقدمه

نور و ظلمت، حق و باطل، اولیاءالله و اولیاءالشیطان، همواره در تقابل با یکدیگر به عنوان دو قطب متضاد، نزاعی بی‌پایان دارند. قرآن کریم به عنوان کتاب مستحکم که هیچ تردیدی در آن راه نداشته و برای هدایت بشریت نازل شده است، انسان را به سوی نور و حق فراخوانده و از ظلمت و باطل برحذر می‌دارد. از این رو، شیوه‌های گوناگونی را برای رسیدن به این هدف در پیش گرفته است. یکی از این شیوه‌ها، شیوه عبرت‌دهی است. در اهمیت این شیوه همین بس که در یک نگاه جامع، می‌توان این شیوه را شیوه رایج قرآن کریم یافت. همچنین طبق نص صریح روایات، همین شیوه برای رسیدن به تربیت دینی، کفایت می‌کند. آموزه‌های دینی، همواره رهایی از بردگی شیطان را در بندگی خدا معرفی کرده‌اند و رهایی از بند شیطان، جز از طریق تربیت دینی، امکان‌پذیر نیست.

تربیت دینی، راه رسیدن به بصیرت دینی است و صاحب بصیرت شدن از راه عبرت‌گیری، امکان‌پذیر است؛ از این رو، می‌توان عبرت‌دهی را راهکاری بسیار مهم در راستای تربیت دینی معرفی کرد و با توجه به شیوه بسیار هنرمندانه قرآن کریم در ارائه عبرت، می‌توان این شیوه را هم در تربیت فردی و هم در تربیت و اصلاح جامعه به کار گرفت؛ چراکه عبرت‌دهی برای مردم، امری محسوس و روشن است.

قرآن کریم از بیان واقعه تاریخی به مفاهیم توحیدی و اخلاقی می‌رسد. از بیان داستان فرعون، قارون و ابلیس به نفی استکبار، همت می‌گمارد و با داستان یوسف (ع) عفت، حیا و پاکدامنی را ارزش والای انسانی عنوان می‌کند. همچنین از مثال به مُمَثَّل رسیده و اعتقاد به توحید را همچون درختی معرفی می‌کند که از ریشه تا ساقه و برگ‌های آن میوه می‌دهد. از محسوس به معقول رسیدن، راهکاری است که قرآن کریم برای ادراک مفاهیم الهی در اختیار عقول آدمی نهاده است.

۱. معنا شناسی عبرت

۱-۱. عبرت در لغت

عبرت بر وزن فعله از ریشه عِبَر (عبر) گرفته شده است که به گفته لغت‌شناسان به معنای نفوذ و گذشتن از چیزی (ابن فارس، ۱۴۰۴) دلالت دارد. برای مشتقات آن، معانی متعددی بیان شده؛ همچون: تعبیر خواب، تفسیر کردن، سنجیدن، عبور کردن، گذر

کردن از ساحلی به ساحل دیگر (فیومی، ۱۴۱۴). **در همه این معانی، نوعی جریان، نفوذ و عبور کردن، قابل درک است.**

راغب اصفهانی گوید: «اعتبار و عبرت، اختصاص به حالتی دارد که در جریان آن، معرفت ظاهری و مشهود، وسیله و پلی برای درک معرفت باطنی و غیر مشهود قرار می‌گیرد» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲). براساس این تعریف، عبرت یک نوع، عملیات فکری است که طی آن عبرت گیرنده از مقدمات حسی بهره می‌گیرد و با گذر از آن‌ها به معرفتی ورای آن‌ها منتقل می‌شود و به نتیجه‌ای معقول و منطقی دست می‌یابد. با توجه به اینکه عبرت، حالتی است که برای عبرت‌پذیر حاصل می‌شود باید دانست که گذر کردن و متوقف نشدن در معنای عبرت متبلور است. عبرت‌پذیر، کسی است که در طی طریق به علامت‌ها می‌نگرد تا راه خود را بیابد و به راه خویش، ادامه دهد. پس عبرت‌پذیر می‌نگرد و می‌گذرد. بنابراین، در معنای عبرت دو امر نهفته است: یکی، اندیشه در متعلق عبرت و دیگری، عبور از متعلق عبرت و مثل آن نشدن برخلاف الگو.

۱-۲. عبرت در اصطلاح قرآنی

از ماده «عبر»، چهار واژه «عابر»، «تعبرون»، «عبرت» و «اعتبروا» در قرآن کریم ذکر شده است که اولی به معنای عبور کردن و دومی به معنای تعبیر خواب است. بنابراین، از محل بحث خارج هستند.

عبرت و اعتبار هفت بار در قرآن، آمده که شش مرتبه آن با معنای اسمی و یک مرتبه آن با فعل امر «اعتبروا» است. از بررسی مجموع این آیات به دست می‌آید که عبرت در قرآن کریم در معنای عام خود به معنای فرآیندی است که طی آن، شناختی ظاهری و محسوس که بیشتر از راه شنیدن و مشاهده به دست می‌آید با بهره‌گیری از عقل و اندیشه، سبب درک و معرفت باطنی می‌شود و انسان از امری محسوس و تجربی به امری نامحسوس و معقول، منتقل می‌شود.

چنان‌که امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: «فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ وَ تَفَكَّرَ وَ نَظَرَ وَ أَبْصَرَ وَ اَنْتَفَعَ بِالْعَبْرِ (مجلسی، ۱۴۰۳): بصیر کسی است که بشنود و تفکر و نگاه کند و ببیند و از عبرت‌ها پند بگیرد». امام (ع) در این بیان شریف، فرآیند حرکت، میان محسوس و معقول را تبیین می‌کند؛ از شنیدن تا فکر کردن و از نگاه کردن تا دیدن. کسی که بصیرت دارد

در ظاهر متوقف نمی‌شود، بلکه ظاهر را پلی برای رسیدن به باطن قرار می‌دهد؛ بنابراین، چنین کسی می‌تواند عبرت‌پذیر باشد. اما کسانی که در ظاهر متوقف می‌شوند، مصداق «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۱ خواهند بود. آن‌ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل هستند.

نتیجه عبرت‌پذیر نبودن و توقف در ظاهر، پرده‌برداری خداوند از چشمان غافل در قیامت خواهد بود: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۲. تو از این صحنه غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است؛^۳ بنابراین، هرگاه بصر (چشم ظاهر) با بصیرت (چشم دل) پیوند بخورد، حقیقت را می‌بیند، اما هنگامی که بصر از بصیرت جدا باشد، همواره در ظاهر، متوقف خواهد بود و دچار غفلت می‌شود و قیامتی لازم است که پرده‌ها را کنار زند و پس پرده آشکار شود و آن روز است که بصرها، حدید شوند.

۲. فلسفه عبرت‌دهی

۲-۱. از دیدگاه قرآن

قرآن کریم به عنوان کتاب هدایت به طور ویژه بر عبرت‌گیری از سرگذشت پیشینیان تأکید می‌ورزد: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»^۳ ای صاحبان چشم‌ها عبرت بگیرید. «الابصار جمع بَصَرٌ است نه بصیرت. بسیاری از مترجمان قرآن، اولی‌الابصار را صاحبان بصیرت، معنا کرده‌اند که این نکته جای تأمل دارد؛ زیرا جمع بصیرت، بصائر است نه ابصار، چنانکه راغب در مفردات (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲) و سایر اهل لغت بر این نکته تصریح دارند (ر. ک: ابن سیده، ۱۴۲۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵؛ فیومی، ۱۴۱۴ و ابن منظور، ۱۴۱۴).

چشم، ابزار دیدن است. پس برای عبرت‌گیری، صاحب چشم بودن به جهت دیدن، ضرورت دارد نه فقط برای نگاه کردن؛ زیرا در نگاه کردن «نَظَرٌ» به کار می‌افتد، اما در دیدن «بَصَرٌ»، کارگر می‌شود. بنابراین، اگر بصر، امر مبصر را به قلب راه دهد، عبرت‌گیری اتفاق می‌افتد و صاحب بصر، صاحب بصیرت نیز می‌شود. در نتیجه

۱. سوره رم، آیه ۷

۲. سوره ق، آیه ۲۲

۳. سوره حشر، آیه ۲

اولی‌الابصار در این فرض، قابل درک است. این مطلب از آیه ذیل نیز استفاده می‌شود: «أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»: آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چراکه چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود».

چشم و از رهگذر آن، دیدن به عنوان مهم‌ترین نماینده حواس ظاهری و فرد غالب، مورد تاکید قرار گرفته و گرنه سایر حواس ظاهری نیز در راستای عبرت‌گیری نقش ایفا می‌کنند. بنابراین، هر کس آیات الهی را نبیند با اینکه چشم داشته و در دنیا کسی به او کور نمی‌گفته، مصداق این آیه خواهد بود: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»: اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است».

خداوند متعال، تمام آفرینش را تجلی‌گاه عظمت خویش، معرفی می‌کند و ذره ذره عالم وجود را آیات و نشانه‌های حق و حقانیت خویش می‌داند. از این رو، انسان را به توجه به آیات و نشانه‌ها سفارش می‌کند تا از این رهگذر راه سعادت را یافته و بندگی حق را بر بردگی شیطان، ترجیح دهد.

عبرت به پهنای تاریخ و به گستره جهان خلقت برای انسان موجود است؛ تنها انسان باید ببیند: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ»: انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است»، چرا که شرط عبرت‌پذیری صاحب بصر بودن است: «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»: خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت». همچنین در آیات بسیاری هدایت و رشد را از رهگذر عبرت میسر می‌داند.

۱. سوره حج، آیه ۴۶

۲. سوره اسراء، آیه ۷۲

۳. سوره طارق، آیه ۵

۴. سوره نور، آیه ۴۴

باید دانست که قرآن کریم، کتاب تاریخ نیست و منظورش از نقل داستان‌ها، قصه‌سرایی همانند کتب تاریخی، نیست؛ بلکه کلام الهی است که در قالب وحی ریخته شده و منظور آن هدایت خلق به سوی رضوان خدا و راه‌های سلامت است. به همین جهت هیچ قصه‌ای با تمام جزئیات آن نقل نشده، بلکه از هر داستان، نکاتی را که مایه عبرت، تأمل، دقت و یا آموزنده حکمت و موعظه‌ای است، نقل کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷).

قرآن کریم همچنین همانند کتاب‌های قانون اساسی کشورها یا قوانین مدنی نیست که تنها در پی بیان صرف و خشک قوانین باشد، بلکه هر قانونی را با ذکر مصداق و بیان عاقبت کسانی که از آن قانون، پیروی کرده‌اند و عاقبت کسانی که از آن قانون، تخلف کرده‌اند برای مخاطبان به تصویر می‌کشد. پس بیان مصداق و پرهیز از کلی‌گویی شیوه رایج قرآن کریم است.

در کتب علمی، متعارف نیست که در مقام تبیین یک حقیقت، مصداق آن ذکر شود؛ به عنوان مثال در تعریف نیکی، نیکان معرفی شوند. قرآن کریم، چنین شیوه‌ای را اعمال کرده است؛ به عنوان مثال، در تبیین برّ و نیکی، می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...»: نیکی، (تنها) این نیست که (هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید (و تمام گفت‌وگوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد و همه وقت خود را صرف آن سازید)، بلکه نیکی، کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب و پیامبران، ایمان آورد.»

مفسرانی که قرآن کریم را همانند کتب علمی پنداشته‌اند در این گونه موارد در پی یافتن محذوف و یا توجیهاات دیگری هستند تا اسلوب بیانی قرآن را با شیوه‌های متداول در کتب علمی هماهنگ بیابند؛ غافل از اینکه قرآن کریم، کتاب علمی محض نیست و از روش‌های متعارف کتب علمی بشری پیروی نمی‌کند. از این رو، گاهی به جای وصف، موصوف را بیان می‌کند و این از روش‌های کلیدی قرآن است (جوادی آملی، ۱۳۸۸)؛ زیرا در قرآن، تعقید معنوی وجود ندارد و القاء معانی در اوج وضوح و رسایی است.

در مواردی، قرآن کریم بین وصف و موصوف، مقایسه می‌کند تا الگو را به مخاطب، معرفی کرده باشد. چنانکه می‌فرماید: «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَّنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۱ آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو نزد خدا مساوی نیستند! و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند». در این آیه شریفه، سقایه الحاج و تعمیر مسجدالحرام که وصف هستند با مومن مجاهد که موصوف است، مقایسه شده است تا اهمیت ایمان و جهاد، نشان داده شود.

بنابراین، فلسفه امر به عبرت‌گیری در قرآن کریم، طریق بودن عبرت‌گیری برای رسیدن به حقیقت و گوهر دین است؛ عبرت از سرگذشت پیشینیان و هر آنچه بتواند یاد آور عظمت خداوند متعال باشد.

۲-۲. از دیدگاه روایات

۲-۱. کافی بودن عبرت‌گیری برای دستیابی به تربیت دینی

راهکار عبرت‌گیری برای رسیدن به تربیت دینی به قدری است که مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین (ع)، عبرت‌گیری را برای تربیت دینی، کافی می‌داند. چنانکه می‌فرماید: «الاعتِبَارُ يَقُودُ إِلَى الرَّشَادِ وَ كَفَاكَ أَدْبَا لِنَفْسِكَ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ عَلَيَّكَ (کلینی، ۱۴۰۷): انسان، عیوب دیگران را واضح‌تر و راحت‌تر از عیوب خود می‌بیند، اما از عیوب خویش، غافل می‌شود، چرا که حبّ ذات، موجب پنهان شدن عیوب خویش می‌شود». از این رو، امیرالمؤمنین (ع) هشدار می‌دهد که دیگران آینه کشف عیوب هستند. پس باید عیوب خویش را از این راه، کشف و از آن‌ها اجتناب کرد (هاشمی خویی، ۱۳۵۸). از این رو، محتوای سوره‌ها، توصیفی و به صورت گزارش هستند تا مخاطبین، آن‌ها را سرمشق خود قرار دهند. امیرالمؤمنین (ع) درباره عبرت‌های قرآنی می‌فرماید: «تَدَبَّرُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ اعْتَبِرُوا بِهِ فَإِنَّهُ أَبْلَغُ الْعِبَرِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰).

مطالعه سرگذشت و زندگی پیشینیان نیز در این باره بسیار راهگشا است، چنان که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما در کردار آن‌ها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویی یکی از آن‌ها شده‌ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویی از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام» (دشتی، ۸۲)

امیرالمؤمنین (ع) بر ضرورت عبرت‌گیری از سرگذشت پیشینیان، تاکید کرده و می‌فرماید: «وَاعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ وَزَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَاسْمَاعُهُمْ وَذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَعِزُّهُمْ؛ از آنچه بر گذشتگان شما رفته عبرت بگیرید که چگونه بند بند اعضای بندشان از هم گسست، چشم و گوش‌شان نابود شد و شکوهشان از خاطره‌ها محو شد» (همان). بنابراین، فلسفه تاریخ، عبرت‌گیری از سرگذشت پیشینیان است.

آنچه تاسف امیرالمؤمنین (ع) را برمی‌انگیزد؛ این است که با فراوانی عبرت‌ها، عبرت‌گیرنده کم است چنان که می‌فرماید: «مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَةَ وَأَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ! (همان): چقدر عبرت‌ها فراوانند و عبرت‌پذیران چه اندک!».

۲-۲. شناخت حق از راه شناخت باطل

باید دانست نیل به توحید ناب، جز با شناخت شرک و طرد همه اقسام جلی و خفی آن، ممکن نیست. شرک، ریشه اصلی همه انحرافات و بدترین ظلم به توحید است؛ «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»: شرک، ظلم بزرگی است». مشرکان، اولین و بزرگ‌ترین مانع بسط توحید و رشد معارف آسمانی هستند. این صاحبان زر و زور هستند که با تهدید و تطمیع و فریب، توده‌های مردم را در مقابل پیام توحید الهی برمی‌انگیزند (جوادی آملی، ۱۳۸۳).

امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ بَنِي أُمَّيَةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُطَلِّقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ (کلینی، ۱۴۰۷): همانا بنی‌امیه مردم را در تعلیم ایمان آزاد می‌گذاشتند، اما آنان را در تعلیم شرک آزاد نمی‌نهادند؛ زیرا آن‌گاه که بخواهند شرک را بر مردم سوار کنند، مردم شرک را نشناسند».

امام حسن مجتبی (ع) نیز در این زمینه می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا عَلِمًا يَقِينًا أَنْكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا التُّقَى حَتَّى تَعْرِفُوا صِفَةَ الْهُدَى، وَ لَنْ تُمْسِكُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ وَ لَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَفَهُ، فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَ التَّكْلِيفَ وَ رَأَيْتُمْ الْفِرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَ التَّحْرِيفَ وَ رَأَيْتُمْ كَيْفَ يَهْوَى مَنْ يَهْوَى (مجلسی، ۱۴۰۳):

به یقین بدانید که شما هرگز تقوا را نخواهید شناخت تا آنکه صفت هدایت را بشناسید و هرگز به پیمان قرآن، تمسک پیدا نمی‌کنید تا کسانی را که قرآن را دور انداخته‌اند، بشناسید؛ هرگز قرآن را چنان که شایسته تلاوت است، تلاوت نمی‌کنید تا آن‌ها که تحریفش کردند را بشناسید، هرگاه این را شناختید بدعت‌ها و بر خود بستن‌ها را خواهید شناخت و دروغ بر خدا و تحریف را خواهید دانست و خواهید دید که آن که اهل هوی است، چگونه سقوط خواهد کرد».

اگر رهرو راه حق، نقیض حق را که همان باطل باشد، شناسد، حق و باطل آمیخته می‌شوند و او در ورطه هلاکت سقوط می‌کند؛ زیرا آگاهی شخص از حق و باطل به معیار و نتایج هر یک از حق و باطل، بستگی دارد که سبب اجتناب از باطل و گرویدن به حق می‌شود. از این رو، قرآن کریم از عاقبت منحرفان و پرهیزکاران گزارش کامل داده و تبیین کرده تا انذار عملی برای راهیان سعادت باشد.

۳. شیوه‌های معرفی الگو و عبرت در قرآن

۳-۱. ساختار عبرت‌دهی قرآنی بر مبنای مخاطب‌شناسی

یکی از ابعاد اعجاز قرآن، اعجاز در فصاحت و بلاغت است. از این رو، هنگامی که خداوند حکیم در پی معرفی عبرت است، بهترین شیوه ادبی را در پیش می‌گیرد تا عبرت بر دل و جان مخاطب قرآن، بنشیند. اساس عبرت‌دهی، معرفی نمادهای منفی است؛ حال این نمادهای منفی یا از افراد گمراهی همچون: ابلیس، فرعون، قارون، نمرود و ... هستند و یا از اقوام گمراهی همچون: قوم نوح، قوم لوط، قوم ثمود، قوم عاد و ... از این رو، قرآن کریم برای عبرت‌گیری از این مصادیق انحطاط و نمادهای منفی که همگی واقعیت خارجی داشته‌اند از سه راه استفاده کرده است که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

۳-۱-۱. تعابیر انشایی

شیوه انشایی گاهی با فعل امر و به صورت دستوری، انجام شده و گاهی با ادات استفهام. آیات زیر چند نمونه از سبک انشایی از نوع دستوری است:

الف- «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^۱: پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم».

ب- «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ^۲: بگو: روی زمین گردش کنید! سپس بنگرید سرانجام تکذیب کنندگان آیات الهی چه شد».

ج- «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ^۳: بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود».

ه- «وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ^۴: و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که آنها را در هم کوبید و نابود ساخت). پس بنگر سرانجام کار مجرمان چه شد».

و- «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ^۵: بنگر عاقبت توطئه آنها چه شد که ما آنها و قومشان همگی را نابود کردیم».

در این شیوه به عبرت گیری از سرانجام پیشینیان، امر شده است.

سبک انشایی از نوع استفهامی در صدر آیات مورد تاکید قرار می گیرد که آیات زیر،

نمونه‌ای از این موضوع هستند:

الف- «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ^۶: آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود».

۱. سوره حشر، آیه ۲

۲. سوره انعام، آیه ۱۱

۳. سوره رم، آیه ۴۲

۴. سوره اعراف، آیه ۸۴

۵. سوره نمل، آیه ۵۱

۶. سوره حج، آیه ۴۶

ب- «أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»: آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و پیامبران‌شان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کيفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می‌کردند».

ج- «أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرْتُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»: آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان آن می‌شوند، عبرت نمی‌گیرند که اگر بخواهیم، آنها را نیز به گناهانشان هلاک می‌کنیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهیم تا (صدای حق را) نشنوند».

د- «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»: آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می‌سازد؟! در این نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند».

ه- «أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ»: آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرن پیش از آنان زندگی داشتند، هلاک کردیم؟! این‌ها در مساکن (ویران شده) آنان راه می‌روند در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک مجرمان) آیا نمی‌شنوند».

توجه در آیات بیان شده امور زیر را روشن می‌کند:

الف- در همه آیات مطرح شده به سیر و اندیشه در اعمال، افکار و توانایی گذشتگان، تاکید شده است.

۱. سوره رم، آیه ۵۱

۲. سوره اعراف، آیه ۱۰۰

۳. سوره روم، آیه ۳۷

۴. سوره سجده، آیه ۲۶

ب- سیر و اندیشه در اعمالی که سبب سقوط آنها شده است، باعث پیدایش بصیرت و روشنایی می‌شود.

ج- سیر و اندیشه در سقوط تمدن‌های پیشین، روشن می‌کند که روش خداوند حکیم در برخورد با همه یکسان بوده است و اگر اعمال آنها اکنون نیز واقع شود؛ همان سنت هلاکت به سراغشان خواهد آمد.

د- تامل و تدبر در اعمال و سرانجام گذشتگان باعث دریافت قوانین رشد، کمال و سقوط است.

دعوت به سیر در اعمال گذشتگان به جهت عبرت‌گیری در روایات به ویژه در نامه ۳۱ نهج البلاغه امیرالمؤمنین (ع)، مورد تاکید واقع شده است.

۳-۱-۲. تعابیر اخباری

شیوه عبرت‌دهی تعابیر اخباری، توصیف عبرت‌آموز سرگذشت پیشینیان است که با جملات اخباری و نه انشایی در بسیاری از آیات قرآن کریم، انجام شده است. در این شیوه، مخاطب با تمام وجود خویش با داستان، همراه می‌شود، اما محو داستان نمی‌شود چراکه قرآن کتاب داستان نیست، بلکه بهترین شیوه داستان‌سرایی را در راستای هدف اصلی خود؛ یعنی هدایت بشر به کار گرفته است؛ زیرا قرآن «احسن القصص» است.^۱ به عنوان نمونه هنگامی که داستان سر پیچی ابلیس از امر الهی را بیان می‌کند، چنین می‌فرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ»^۲ و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد». این آیه بیان هنرمندانه داستانی است که یک کارگردان و سه بازیگر دارد؛ خداوند، ملائکه، ابلیس و آدم. آنچه برای پروردگار حکیم در بیان و پردازش این داستان، مهم است، نتیجه اخلاقی آن است نه رخدادهای داستان. پس غرض داستان‌سرا، ایجاد انگیزه در مخاطب برای پرهیز از صفت کبر و غرور است. بنابراین، اگر

۱. سوره یوسف، آیه ۳

۲. سوره بقره، آیه ۳۴

بخواهیم هدف خداوند را در یک جمله انشایی بیان کنیم، چنین باید گفت: «ای انسان، غرور و تکبر نکن، چراکه ابلیس در برابر خداوند استکبار ورزید و کافر شد».

خداوند متعال، هنگامی که می‌خواهد از عفت، حیا و پاکدامنی سخن به میان آورد و به زیبایی هر چه تمام‌تر داستان حضرت یوسف (ع) را بیان می‌کند. چنانکه می‌فرماید: «وَرَاوَدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ!» و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجویی کرد، درها را بست و گفت: «بیا (سوی آنچه برای تو مهیاست!)» (یوسف) گفت: «پناه می‌برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) مسلما ظالمان رستگار نمی‌شوند!». در این آیات، یوسف (ع)، زلیخا، عزیز مصر، زنان مصری و کودکی که شهادت می‌دهد، بازیگران این داستان هستند. خداوند متعال، معارف الهی را در این خلوتگاه شیطانی به زیبایی از زبان حضرت یوسف (ع) تبیین می‌کند. بدون تردید این جملات خبری پیاپی در این داستان، بسیار تاثیر گذارتر از این است که حضرت حق بفرماید: «باحیا باشید».

آخوند خراسانی در مورد تاثیر جملات خبری، می‌نویسد: «ی‌کون آكد فی البعث من الصیغه» (خراسانی، ۱۴۰۹). جمله‌های خبری در ایجاد انگیزه، قوی‌تر و تاثیر گذارتر هستند. مرحوم آخوند ذیل مباحث صیغه امر به جملات خبری اشاره کرده و آن‌ها را از لحاظ تاثیر گذاری بر مخاطب، قوی‌تر از صیغه امر معرفی می‌کند. زیرا جملات خبریه‌ای که در طلب، استعمال می‌شوند در معنا و موضوع له خود استعمال شده (نه در غیر موضوع له)، اما داعی از آن‌ها، بعث و تحریک مکلف است، نه اعلام و رفع جهل از مخاطب.

۳-۱-۳. ترکیبی

مراد از عبرت‌دهی ترکیبی، گونه‌ای از عبرت‌دهی است که متکلم با ترکیبی از جملات اخباری و انشایی و یا به تعبیر دیگر با در هم آمیختن گزاره‌های توصیفی و دستوری، مخاطب خویش را به سوی عبرت‌گیری از سرگذشت بدکاران و گمراهان، سوق می‌دهد. این شیوه از عبرت‌دهی، شیوه رایج قرآن کریم است؛ بدین صورت که ابتدا آنچه بر

گمراهانی همچون فرعون، قارون، ابلیس و... گذشته است را با جملات خبری، توصیف می‌کند و در میان این توصیف هنرمندانه، نمونه‌ای از یک حاکم مقتدر، ظالم و مستکبر را ارائه می‌دهد و عاقبت او را برای تمام صاحبان قدرت و ثروت، بیان می‌دارد تا درس عبرتی برای همگان باشد؛ چنانکه می‌فرماید: «أَذْهَبُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ... إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ»^۱: به سوی فرعون برو که طغیان کرده است ... در این عبرتی است برای کسی که (از خدا) بترسد». در راستای عبرت بودن داستان‌های قرآنی، خداوند متعال علت غایی از بیان داستان‌ها را «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» پس ای هوشیاران عالم پند و عبرت گیرید». بنابراین، قرآن کریم در یک داستان با جملات خبری و توصیفی، مخاطب را به سوی راه هدایت، راهنمایی می‌کند، آن‌گاه در ادامه همین داستان که در سوره‌های دیگر قرار دارد با جملات انشایی و دستوری به پیروی و پایداری در این طریق هدایت، امر می‌کند.

۲-۳. مقایسه و تطبیق

با تدبیر و تفکر در قصه‌های قرآن کریم که مصادیق گمراهان و هدایت‌یافتگان را برای الگوبرداری و عبرت‌گیری بیان کرده، می‌توان هدایت را از ضلالت، تشخیص داد و راه خدا را از راه طاغوت جدا کرد و رهرو راه خدا شد و رزمنده راه او شد. «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ»: کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند». چگونگی بیان الگو و عبرت، توسط خداوند متعال، نکته‌ای است شایان توجه؛ خداوند متعال در تمامی داستان‌های قرآنی به سبک مقایسه، عمل کرده است.

مقایسه در لغت به معنای «سنجیدن دو چیز با هم» است (دهخدا، ۱۳۶۰) و در اصطلاح، تطبیق دو امر برای تحلیل نکات مثبت و منفی آن و فهم بهتر دو امر را مقایسه گویند. «ویژگی طبیعی انسان طوری است که اشیا را از راه مقایسه با هم و مقایسه با نقطه مقابلشان می‌شناسد و اگر نقطه مقابل نباشد، نمی‌تواند آن‌ها را بشناسد، گرچه در کمال

۱. سوره نازعات، آیات ۱۷ تا ۲۶

۲. سوره حشر، آیه ۲

۳. سوره نسا، آیه ۷۶

ظهور باشد؛ مثل نور و ظلمت، علم و جهل، قدرت و عجز، خیر و شر، حرکت و سکون، حدوث و قدم، فنا و ابدیت» (مطهری، بی تا).

در سراسر قرآن کریم، دو چهره «نیک و بد»، «ایمان و کفر»، «عدالت و ظلم»، «اطاعت و معصیت»، «شکر و کفران»، «اتحاد و اختلاف»، «استکبار و استضعاف» و به طور کلی «حق و باطل» در کنار هم معرفی شده‌اند تا شناخت هر دو آسان‌تر، ممکن شود. برخی از این زوج‌های متضاد از آن روی در کنار یکدیگر مطرح می‌شوند که یکی باید طرد و نفی شود و دیگری جامه تحقق بیوشد. قرآن کریم خاطر نشان می‌کند که نیکی با بدی، دانیان و نادانان، مؤمن با فاسق، دوزخیان با بهشتیان مساوی و هم‌شان نیستند.

الف- «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الخُرُورُ وَلَا مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ»: و نابینا و بینا هرگز برابر نیستند و نه ظلمت‌ها و روشنایی و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان! و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند.

ب- «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءَ»: هرگز نابینا و بینا یکسان نیستند همچنین کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند با بدکاران یکسان نخواهند بود.

ج- «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟»: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

د- «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ؟»: آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند.

بنابراین قرآن کریم، تنها شخصیت مثبت را مطرح نکرده، بلکه هر جا از بهشتیان، سخن به میان آورده، بلا فاصله، سرانجام دروزخیان را مطرح کرده است. اگر در قرآن کریم، ۶۶ بار، نام فرعون آمده در مقابل ۱۳۱ بار، نام حضرت موسی (ع) و داستان‌های زندگی سراسر توحیدی او در مقابل زندگی سراسر شرک فرعون، مطرح شده است. نام

۱. سوره فاطر، آیات ۱۹ تا ۲۲

۲. سوره غافر، آیه ۵۸

۳. سوره زمر، آیه ۹

۴. سوره سجده، آیه ۱۸

موسی (ع) دو برابر نام فرعون، آمده، چرا که باید در ارائه الگو و عبرت، حق، جلوه و برجستگی مضاعف بر باطل، داشته باشد؛ زیرا «حق، ماندگار است و باطل، رفتنی است»^۱. مقایسه آدم و ابلیس، هابیل و قابیل، یوسف و زلیخا، سلیمان و قارون، مستضعفان و مستکبران و... همگی از همین باب است که انسان‌ها از نمادهای مثبت و مظاهر حق، الگو برداری کنند و راه آنان را در پیش گیرند و از نمادهای منفی و مظاهر باطل عبرت و از پیروی آنان، پرهیز کنند.

۲-۳. بیان عاقبت

شیوه قرآن کریم در همه داستان‌ها، بیان عاقبت بدکاران و نیکوکاران است. هر چند قضایای منطقی در قرآن کریم، منتج نتیجه یقینی هستند و مخاطب در تقابل نور و ظلمت، خود به حقانیت اهل نور و بطلان اهل نار پی می‌برد، اما خداوند به این اکتفا نکرده و عاقبت و سرانجام هریک از دو گروه را بیان می‌کند: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ: به یقین نیکان در نعمتی فراوانند. و بدکاران در دوزخند».

در تقابل میان کسانی که به عهد و پیمان‌شان با خدای متعال پای بند بودند و کسانی که عهد و پیمان را نقض کرده‌اند؛ چنین می‌فرماید: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ: (و به آنان می‌گویند): سلام بر شما به خاطر صبر و استقامت‌تان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)! آن‌ها که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می‌کنند و در روی زمین فساد می‌کنند؛ لعنت برای آن‌ها است و بدی (و مجازات) سرای آخرت».

قرآن کریم، نه تنها به بیان عاقبت بدکاران اهتمام دارد، بلکه انسان‌ها را به توجه، نگاه و عبرت‌گیری از عاقبت بدکاران امر می‌کند. همچنین سرانجام نیکان را یادآور می‌شود که اجر و ثواب آنان هرگز ضایع نمی‌شود.

۱. سوره اسراء، آیه ۸۱

۲. سوره انفطار، آیه ۱۳ و ۱۴

۳. سوره رعد، آیه ۲۴ و ۲۵

در قرآن کریم، ۳۰ مرتبه به نگاه و عبرت از سرانجام بدکاران، امر شده و در مقابل ۳۰ مرتبه از سرانجام نیکوکاران، یاد شده است. همچنین برای سرانجام بدکاران از لفظ «عاقبت»: «فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^۱ و برای نیکوکاران از لفظ «اجر و ثواب» استفاده می‌کند: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ»^۲ و «فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنُ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۳. البته اگر لفظ «العاقبه» مضاف نباشد به معنای اجر و پاداش است. همانند: «الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۴ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲). بنابراین، تقابل دو قطب متضاد نور و ظلمت در بیان سرانجام نیز مورد تاکید است.

قرآن کریم به پایان باز در داستان‌های خویش، اعتقاد ندارد. پایان باز، نقطه ورود به هزار راه استنتاج است. از این رو، پایان داستان را معین کرده و جایگاه ابدی نیکان و بدان را مشخص می‌کند.

۳-۳. تشبیه معقول به محسوس

از آنجا که قرآن کریم، سخن صادق‌ترین گوینده است: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»^۵ و کیست که در گفتار و وعده‌هایش از خدا صادق‌تر باشد». اگر درصدد بیان تمثیل باشد در صدر یا ذیل یا در مضمون آیه، تمثیلی بودن آن را گوشزد می‌کند؛ مانند: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا: أَنَا [منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته است». باید توجه داشت که بدون شاهد نمی‌توان آن را «مَثَل» خواند.

قرآن کریم، «قول فصل» و «فرقان» است: «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ»^۶ و «وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ»^۷؛ از این رو، تمثیل را با تحقیق خارجی، نمی‌آمیزد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۷

۲. سوره زمر، آیه ۳۴

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴۸

۴. سوره اعراف، آیه ۱۲۸

۵. سوره نسا، آیه ۱۲۲

۶. سوره بقره، آیه ۱۷

۷. سوره طارق، آیه ۱۳

۸. سوره بقره، آیه ۱۸۵

غرض از تمثیل، تشبیه معقول به محسوس است و محسوس و ممثّل یا در ذهن است: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا»^۱ یا در خارج: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ»^۲ (جوادی آملی، ۱۳۸۷). در نتیجه مُمَثَّل، امر وجودی است.

توده مردم از افعال خداوند، مانند: امر و نهی، سوال، تعذیب و پاداش، همان چیزی را می‌فهمند که از کارهای فرمانروا و پاداش و کیفر او برداشت می‌کنند و لقاء پروردگار را نیز همانند لقاء امیری قدرتمند می‌پندارند؛ پس اگر معارف در حد «حس» بیان شود، پیامد آن «تجسیم» است که گروهی از «اشاعره» بدان گرفتار شدند و چنانچه در حد معقول بیان شود، ممکن نیست؛ زیرا معارف قرآن، تنها وصف خداوند به توحید نیست؛ همچون «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»^۳، بلکه کارهای او مانند امر و نهی، انزال کتب و ارسال رسل نیز است و این‌گونه امور را به صورت تجریدی نمی‌توان بیان کرد و اگر هم بشود، تنها گروهی خاص، آن را می‌فهمند. از این‌رو، معارف قرآن با بیانی در حد فهم همگان و همراه اصولی فرود آمده‌اند که این معانی را تجرید کنند.

کل قرآن کریم، در عین اعتبار تشریحی الفاظ و مفاهیم متعارف آن از منظر حقیقت‌جویی، مثال‌هایی است برای معارف برتر و آن معارف برین نیز امثالی است برای تاویل قرآن و آن تاویل، وجودی عینی و حقیقی است. پس برای فهم قرآن کریم، نباید به ظاهر آن بسنده کرد، بلکه باید از مَثَل‌ها گذشت و به ممثّل رسید؛ مانند رویا که با تجزیه و تحلیل و ترکیب ادبی، حقیقت آن به دست نمی‌آید و معبر باید از رویا بگذرد تا به اصل آن برسد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف). باید دانست رسیدن به حقیقت و تکوین و عبور از اعتبار و تشریح، کار محققین و رهاشدگان از وادی اعتباریات است. بر این اساس، معارف قرآن به گونه‌ای بیان شده است که از سویی برای همگان و به ویژه آنان که در حد حس می‌اندیشند، مفهوم باشد و از سوی دیگر با اصولی همراه است تا از تلقی نازل و محسوس ایمن بماند؛ از این‌رو، باید از ادبیاتی استفاده شود که در آن معقول، محسوس شود و تشبیه معقول به محسوس به کار گرفته شود و چنین شیوه‌ای جز وضع کنونی قرآن نخواهد بود (همان). مخاطب‌شناسی قرآن مقتضی تناسب عالم و معلول است و معلومات

۱. سوره بقره، آیه ۱۷

۲. سوره آل عمران، آیه ۵۹

۳. سوره اخلاص، آیه ۱

عالم ماده را در حد محسوس تنزل داده تا بعد از ادراک به مرتبه درک حقایق معقول، ارتقا دهد.

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا: آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است.

آیه ۲۴ سوره ابراهیم از مصادیق بارز تشبیه معقول به محسوس است، چراکه اعتقاد به توحید را شجره طویایی معرفی می‌کند که از ریشه تا بالاترین شاخه‌اش، همواره میوه می‌دهد. درخت توحید، نظیر درختان معمولی نیست که ریشه و ساقه آن میوه نهد و فقط در فصل معین دارای میوه باشد؛ چنین درختی، جز در بهشت یافت نمی‌شود.

تشبیه توحید به درخت بهشتی که از ریشه تا شاخه به طور دائم میوه می‌دهد، تشبیهی رسا است، اما تشبیه آن به درختی از درختان دنیا رسا نیست، زیرا درختان دنیا، ریشه و ساقه و برگ‌شان میوه نمی‌دهد، بلکه قسمتی از شاخه‌های آن‌ها فقط در فصلی معین ثمر می‌دهد. ممکن است درختی بر اثر سرپرستی خوب باغبان، سالی چند فصل محصول دهد، اما چنین نیست که هر روز و هر شاخه آن درخت میوه بدهد؛ برخلاف کلمه طیبه که هر جای آن در هر لحظه بار می‌دهد؛ مانند درختان بهشت که میوه‌اش دائمی است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ^۲، خوراکی درختان بهشت دائمی است و هرگز کم نمی‌شود.

نتیجه آنکه گستره توحید و اعتقاد و پایبندی به آن، نظام پر از عدل و داد و جامعه‌ای خواهد بود که افراد آن، همواره در صلح و صفا، زندگی می‌کنند، اما اگر توحید در جامعه‌ای اصل نباشد، آن جامعه استقرار و امنیت ندارد: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ^۳، و مثل سخن ناپاک، چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد»؛ یعنی جامعه غیرتوحیدی ثمره‌ای جز پلیدی

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴

۲. سوره رعد، آیه ۳۵

۳. سوره ابراهیم، آیه ۲۶

ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹ ب). رسیدن به جامعه جهانی توحیدی آرزوی همه انبیاء بوده است.

۴. آسیب‌های عبرت‌دهی

اگر معرفی شخصیت و نماد منفی به گونه صحیح و هنرمندانه انجام نشود، آسیب‌های جدی در پی خواهد داشت.

۴-۱. الگو شدن شخصیت منفی

«الگو شدن شخصیت منفی» یکی از آسیب‌های چهره شدن شخصیت‌ها، نمادها و کاراکترهای منفی است. در برخی داستان‌ها همانند فیلم‌های امروز سینمای جهان و رمان‌های مدرن به قدری به شخصیت منفی داستان، پرداخته می‌شود که مخاطب به جای اینکه از او متنفر و بیزار شود به آن شخصیت علاقه‌مند شده و مجذوب کاریزمای او می‌شود؛ همچون شخصیت عبدالله بن زبیر در سریال مختارنامه و جوکر^۱ در فیلم سینمایی شوالیه تاریکی^۲. اما در داستان‌های قرآن کریم، چنین آسیبی وجود ندارد؛ یعنی هرگز ابلیس، فرعون، قارون، قابیل و... شخصیت دوست داشتنی قرآن کریم، واقع نمی‌شوند.

تفاوت داستان‌های قرآنی با داستان‌های امروزی در این است که در داستان‌های قرآنی، داستان بر مدار حق و باطل واقع می‌شود و شخصیت‌ها به طور سفید و سیاه یا به تعبیر قرآن، اولیاءالله و اولیاءالشیطان یا نورانی و ظلمانی معرفی می‌شوند که این امر باعث می‌شود، مخاطب داستان‌های قرآن، علاقه‌ای به شخصیت سیاه یا ظلمانی پیدا نکند، اما در داستان‌های امروز سینمای جهان، مثل گذشته شخصیت‌های داستان سفید و سیاه نیستند، بلکه امروزه شخصیت‌های داستان به طور خاکستری برای مخاطب معرفی می‌شوند.

به طور کلی شخصیت‌پردازی در فیلم‌های داستانی به سه صورت انجام می‌گیرد: شخصیت‌های سفید (شخصیت‌هایی که به طور مطلق مثبت هستند)، سیاه (شخصیت‌هایی که به طور مطلق منفی هستند) و خاکستری (شخصیت‌هایی که وجوه مثبت و منفی را با هم دارند) که در این میان، نوع شخصیت خاکستری، مطلوب فیلمنامه‌نویسان و کارگردانان است؛ چراکه این نوع شخصیت‌پردازی قابلیت دراماتیک فراوانی دارد و

1. Joker

2. The Dark Knight

فیلمنامه‌نویسان و کارگردانان در این نوع شخصیت‌پردازی، آزادی عمل بیشتری دارند (قادری، ۱۳۸۳). به همین سبب در بین نویسندگان و کارگردانان، مشهور است که در پرداخت شخصیت‌های به طور مطلق سفید و سیاه، مخاطب با این‌گونه شخصیت‌ها، هم‌ذات‌پنداری نداشته و با این شخصیت‌ها نسبتی برقرار نمی‌کند. بدین معنا که شخصیت مثبت داستان ص در صد هم سفید یا به تعبیر قرآن، نورانی نیست، بلکه در عین خوب بودن زشتی‌ها و بدی‌هایی در وجود خویش دارد و شخصیت منفی داستان، صددرصد هم سیاه یا به تعبیر قرآن ظلمانی، نیست بلکه در عین بد بودن، خوبی‌هایی هم در وجود خویش دارد. در این شرایط نویسنده داستان، قضاوت را برعهده مخاطب می‌گذارد؛ همین جاست که آن آسیب؛ یعنی «علاقه‌مند شدن به شخصیت منفی و الگوبرداری از او به جای تنفر و بیزاری» به سراغ مخاطب آمده و در بیشتر موارد، مشاهده می‌شود که شخصیت منفی داستان، الگوی جوان امروزی می‌شود، نه مایه عبرت برای او.

۴-۲. راهکارهای برون‌رفت از آسیب عبرت‌دهی

دو راهکار اساسی برای برون‌رفت از الگو شدن شخصیت و نماد منفی وجود دارد که این راهکار را می‌توان با توجه به تفاوت‌های داستان‌های قرآن و داستان‌های امروزی دریافت: تفاوت اول: داستان‌های قرآن، پایان و سرانجام ظالمین و ستمکاران را به طور تمام و کمال بیان می‌کند. به عنوان مثال: موسی (ع) و پیروانش نجات یافتند و فرعون و پیروانش هلاک شدند. «وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ!» (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم در حالی که شما تماشا می‌کردید». این در حالی است که برخی داستان‌های امروز سینمای جهان، پایان، عاقبت و سرانجام ندارد، بلکه دارای پایان باز است و مخاطب خود تصمیم می‌گیرد که حق را به کدام طرف داستان بدهد.

تفاوت دوم: محور داستان‌های قرآن، حق و باطل است؛ «وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ!» و بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند که: «آنچه را

۱. سوره بقره، آیه ۵۰

۲. سوره اعراف، آیه ۴۴

پروردگاران به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!» در این هنگام، ندادنده‌ای در میان آن‌ها ندا می‌دهد که: لعنت خدا بر ستمگران باد. این در حالی است که در داستان‌های امروزی، حق و باطل با هم آمیخته شده است؛ خوب‌ها، همیشه خوب نیستند و بد‌ها، همیشه بد نیستند، بلکه گاهی جای این دو گروه عوض می‌شود و بد‌ها، خوب و خوب‌ها، بد می‌شوند و در پایان داستان روشن نمی‌شود که آیا واقعا خوب‌ها خوب بودند یا بد‌ها خوب بودند؟

تفاوت سوم: قرآن، علل پیدایش افراد ظالم را به طور واضح بیان می‌کند؛ «و تَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ إِنْ كُلِّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ»؛ و نیز قوم ثمود و لوط و اصحاب الایکه [قوم شعیب]، این‌ها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند)؛ هر یک (از این گروه‌ها) رسولان را تکذیب کردند و عذاب الهی درباره آنان تحقق یافت».

تفاوت چهارم: قرآن نتایج دنیوی که هلاکت و خواری است و نتایج اخروی را که عذاب دردناک ابدی را بیان می‌کند؛ «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ در دنیا رسوایی و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.

بنابراین طبق آیات قرآن، می‌توان دو راهکار اساسی برای برون‌رفت از الگو شدن نماد منفی که آسیب عبرت‌دهی است، بیان کرد:

- ۱- باید داستان را بر محور نور و ظلمت یا حق و باطل بیان کرد تا شخصیت منفی داستان، الگوی مخاطب، واقع نشود.
- ۲- عاقبت هر کدام از دو گروه به طور واضح و آشکار بیان شود تا مخاطب از سرانجام شوم شخصیت منفی داستان، عبرت بگیرد.

بحث و نتیجه‌گیری

طبق بیان قرآن کریم، عبرت‌گیری از اوصاف صاحبان خرد است. از این رو، می‌توان، دستیابی به بصیرت دینی و اخلاق اسلامی را از رهگذر عبرت، میسر دانست. برای رسیدن به بصیرت دینی و اخلاق اسلامی باید محسوسات را با حواس ظاهری، درک کرد، سپس

۱. سوره ص، آیه ۱۳ و ۱۴

۲. سوره مائده، آیه ۴۱

با تفکر و تعقل در آنان، به باطن و گوهر دین رسید. درک صحیح محسوسات و اندیشیدن در حقیقت آن‌ها به عبرت‌گیری می‌انجامد و اگر این سیر به طور صحیح انجام شود در رسیدن به یک تربیت دینی کامل و بی‌عیب و نقص کفایت می‌کند. بنابراین، بصیرت دینی و اخلاق اسلامی، بدون تربیت دینی، امکان‌پذیر نیست و تربیت دینی، بدون عبرت‌گیری، میسر نیست. در تبلیغ دین نیز برای رسیدن به تبلیغ اثرگذار، شیوه قرآنی و روایی عبرت‌دهی برای مبلغ دینی، شیوه‌ای سودمند و راهگشا است، چراکه عبرت‌دهی برای مردم، امری محسوس و روشن است. اما آنچه در این راه مهم است، بهره‌گیری از شیوه قرآن است.

قرآن در ضمن جملات اخباری و انشایی از سه راه مقایسه و تطبیق، بیان عاقبت و تشبیه معقول به محسوس برای عبرت‌دهی بهره می‌گیرد. حال اگر رسانه‌های جمعی در جامعه دینی از شیوه‌های قرآنی بهره‌نگیرند، دچار آسیب‌های جدی خواهند شد. آسیبی که باعث جذابیت نماد منفی در نگاه مخاطب می‌شود. اگر چنانچه برخلاف شیوه قرآن، محور در معرفی نماد منفی جهت عبرت‌گیری، نور و ظلمت و یا به تعبیری سیاه و سفید نباشد، شخصیت‌های خاکستری به وجود می‌آیند که نه نورانی هستند و نه ظلمانی؛ رسیدن به چنین شخصیت‌هایی، آسیب اصلی عبرت‌دهی است.

دو راهکار برای برون‌رفت از این آسیب وجود دارد: دو قطبی بودن داستان (سفید و سیاه) و بیان عاقبت و پرهیز از پایان باز. بنابراین، عبرت بر پایه تاکید صریح قرآن کریم و نص روایات با درون‌مایه براهین عقلی، می‌تواند در اصلاح اخلاق فردی و اجتماعی، راهکاری کارآمد و عملیاتی باشد.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Karim Alimohammadi



<https://orcid.org/0000-0002-0460-523X>

Abdolmajid Alimohammadi



<https://orcid.org/0000-0002-5457-6588>

منابع

قرآن کریم

- ابن سیده، علی بن اسماعیل. (۱۴۲۱ ق). *المحکم و المحيط الاعظم*. عبدالحمید هنداوی. چ ۱. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد بن فارس. (۱۴۰۴ ق). *معجم مقانیس اللغه*. عبدالسلام محمد هارون. چ ۱. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ ق). *لسان العرب*. چ ۳. بیروت: دار صادر.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. (۱۴۱۰ ق). *غرر الحکم و درر الکلم*. سید مهدی رجائی. چ ۲. قم: دارالکتب الاسلامیه.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳ ش). *توحید در قرآن*. چ ۱. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۷). *تسنیم*. سعید بندعلی، چ ۵. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۸). *تسنیم*. علی اسلامی، چ ۱. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۹). *تسنیم*. عبدالکریم عابدینی. چ ۲. قم: اسراء.
- _____ (۱۳۸۹). *جامعه در قرآن*. مصطفی خلیلی. قم: اسراء.
- خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ ق). *کفایه الاصول*. چ ۴. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.
- دشتی، محمد. (۱۳۸۲ ش). *ترجمه نهج البلاغه*. چ ۸. قم: مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی امیرالمومنین علیه السلام.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۰). *لغت نامه دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ ق). *مفردات ألفاظ القرآن*. چ ۱. بیروت: دارالقلم.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چ ۵. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ ق). *القاموس المحيط*. چ ۱. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴ ق). *المصباح المنیر فی شرح الکبیر الرافعی*. چ ۲. قم: مؤسسه دارالهجره.
- قادری، امیر. (۱۳۸۳). *استثناء و قاعده؛ نکاتی درباره خلق شخصیت، فیلم نگار*. ۲۷-۳۶-۳۹.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). *کافی*. تحقیق از علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. چ ۴. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ ق.). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ع)*. جمعی از محققان. ج ۲. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی. (بی تا). *مجموعه آثار شهید مطهری*. ج ۳. قم: دفتر انتشارات صدرا.
- هاشمی خویی، حبیب الله. (۱۴۰۰ ق.). *منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه*. ابرهیم میانجی. ج ۲۵. چ ۴. تهران: مکتبه الاسلامیه.

References

The Holy Quran

- Dashti, M. (2003). *Translation of Nahj al-Balaghah*. Ch 8. Qom: Amir al-Momenin Cultural and Research Institute.
- Dehkhoda, A. (1981). *Dehkhoda dictionary*. Tehran: University of Tehran Press. [in Persian]
- Fayumi, A. (1993). *Al-Misbah Al-Munir Fi Sharh Al-Kabir Al-Rafi'i*. Ch 2. Qom: Dar al-Hijra Institute. [In Arabic]
- Firoozabadi, M. (1994). *Dictionary of the environment*. Ch 1. Beirut: Scientific Library. [In Arabic]
- Ghaderi, A. (2004). Exception and rule; Tips on character creation, *filmmaker*, 27. 36-39. [in Persian]
- Hashemi Khoei, H. (1980). *Platform for ingenuity in explaining Nahj al-Balaghah*. Ibrahim Miangi. C 25. C 4. Tehran: Islamic Library. [In Arabic]
- Ibn Faris, A. (1984). *Dictionary of language metrics*. Abdul Salam Muhammad Haroun. C 1. Qom: Islamic Media Office. [In Arabic]
- Ibn Manzur, M. (1993). *The tongue of the Arabs*. C 3. Beirut: Dar Sader. [In Arabic]
- Ibn Sayyidah, A. (2000). *The Hermetic and the Great Ocean*. Abdul Hamid Hindawi. C 1. Beirut: Scientific Books House. [In Arabic]
- Jawadi Amoli, A. (2004). *Tawhid of the Qur'an*. C 1. Qom: Israa. [in Persian]
- _____. (2008). *Tasnim*. Saeed Bendaali, vol. 5. Qom: Israa. [in Persian]
- _____. (2009). *Tasnim*. Ali Islami, Ch. 1. Qom: Israa. [in Persian]
- _____. (2010). *Quran community*. Mustafa Khalili. Qom: Esraa. [in Persian]
- _____. (2010). *Tasnim Abdul Karim Abedini*. C 2. Qom: Israa. [in Persian]

- Khorasani, M. (1989). *Kefayat Al osool*. C 4. Qom: The Aal ul-Bayt Foundation, peace be upon them, for the revival of heritage. [In Arabic]
- Kolini, M. (1987). *Al kafi*. Research by Ali Akbar Ghaffari and Mohammad Akhoondi. Ch 4. Tehran: Islamic Library. [In Arabic]
- Majlesi, M. (1983 AH). *Behar Al-Anwar Al-Jama'ah for the news of the pure Imams (AS)*. A group of researchers. Ch 2. Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi. [In Arabic]
- Motahari, M. (Without). *The collection of the martyr Motahhari*. C 3. Qom: Sadra Publishing Office. [in Persian]
- Ragheb Isfahani, H. (1992). *Vocabulary of Quranic words*. Ch 1. Beirut: Dar al-Qalam. [In Arabic]
- Tabatabai, M. (1996). *Balance in the interpretation of the Qur'an*. Ch 5. Qom: Islamic Publications Office of the Qom Seminary Teachers Association. [In Arabic]
- Tamimi Amodi, A. (1990). *Gharar Al hekam and dorar Al kalem*. Seyyed Mehdi Rajai. C 2. Qom: House of Islamic Books. [In Arabic]

استناد به این مقاله: علی محمدی، کریم، علی محمدی، عبدالمجید. (۱۳۹۹). تحلیل شیوه‌ها و کارکردهای عبرت‌دهی در تربیت اسلامی از منظر قرآن و حدیث. *سراج منیر*، ۱۱(۳۹)، ۹۹-۱۲۵. Doi: 10.22054/ajsm.2021.45706.1558



Journal of Seraje Monir is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.